



دکتر هوشین ازاری

تأملات نظری نواندیشان دینی به‌ویژه آنچه در حوزه فلسفه معرفت دینی و هرمنوتیک متون دینی ارائه داده‌اند، در دهه گذشته، توانسته است تأملاتی رازسوی متولیان فقه والهیات به‌صورت واکنش، سبب‌ساز شود. اما این تلاش‌ها ربطی به‌فرایند اصلاح فکر دینی ندارد. نه‌اینها تأملاتی نظری و‌باور‌هایی است که‌از حاشیه جغرافیای گفتمان دینی اسلامی نمی‌تواند راه به‌هسته درونی برد و‌دست‌آخر اگر بخواهیم با‌ادبیات فرقه‌نگاری اسلامی کلاسیک سخن گوئیم، در حد یک گرایش فرقه‌ای باقی می‌ماند. ممکن است تأثیراتی داشته باشد اما هیچ‌گاه توان وارد شدن در یک دیالوگ با‌مرجعیت و منابع مشروعیت دینی را پیدا نمی‌کند. اینکه فقیهان ما به‌فقه، بیشتر از کلام و‌تفسیر و‌فلسفه و‌تفسیر اعتنا داشته‌اند، گرچه در کلیت آن دست‌کم در سده‌های اخیر درست است، ربطی به‌این نکته مهم ندارد که‌فقه سهمی محوری نه‌تنها در ساخت تمدن اسلامی بل در شکل دادن منظومه دینی اسلامی دارد. سبب آن هم اهمیت محوری شریعت است در اسلام و‌اینکه اسلام، دین سنت و‌اجماع و‌سیره مسلمین و‌شریعت به‌عنوان شیوه زندگی است و‌از آغاز با رفتار فردی و اجتماعی مؤمنان و‌زیست مؤمنانه در جامعه دینی، پیوند خورده بوده است. بنابراین این فقیهان نبوده‌اند که‌فقه را محوری‌تر دادند، بل این محوری‌ده‌ها بوده‌است که‌فقیهان را بر کرسی ریاست دینی نشان داده و‌به‌آنان دستی برتر داده است و‌این نکته‌ای است که‌کمتر بدان توجه می‌شود.

با این همه چنین نیست که‌فقه بدون پشتوانه‌های نظری و‌الهیاتی شکل گرفته باشد. همان‌طور که‌گفتم، رساله شافعی پاسخی به‌معترله و‌جهیمیه بود و‌از آرای آنان بی‌تأثیر نبود. شافعی بدین ترتیب علم اصول فقه را در تقابل با کلام معتزلی بنیاد نهاد. با این وصف بعدها فقیهانی دست برتر را داشتند که‌در علم اصول، تفوق خود را نشان می‌دادند. غزالی بدین ترتیب به‌دلیل نوشتن آثار اصولی‌اش و‌از جمله المنحول و‌المستصفی، مرجعیت دینی پیدا می‌کرد. غزالی در مقام متکلم کما اینکه می‌دانیم به‌اندیم‌سای نظامیه انتخاب نشد. او به‌دلیل تفوقش در فقه و‌اصول مدرسی، نظامیه را به‌چنگ آورد. بنابراین در تمدن اسلامی این فقیهان بودند که‌نماینده تفکر دینی بودند. منتها فقه آنان بر پایه علم اصول تبدیل می‌شد به‌نظام و‌دستگاهی برای تفکر دینی. فقه در واقع بر پایه علم اصول، قرآن و‌اسلام را هم فقیهانه می‌دید و‌هم خود گسترش نظری می‌یافت. اما از دیگر سو، علم اصول خود بر پایه علم کلام استوار بود و‌به‌همین دلیل است که‌در آغاز بیشتر ادبیات اصولی را متکلمان فراهم کردند و‌ابواب اصولی بخشی از ابواب کتاب‌های جامع کلامی بود(نمونه‌ال‌معنی عبد الجبار). که برای فقیه دانش کلام خود را در منظومه علم اصول نشان می‌داد. فقیهان برجسته معمولاً متکلمان و‌اصولیان برجسته‌ای هم بودند.

بنابراین فقه بر بنیادهای نظری استوار بود. اصول فقه، منظومه‌ای است مبتنی بر قرآنی خاص از منابع دینی که‌علم کلام، مبانی آن را جایی دیگر توضیح داده است. هنده سه معرفت دینی در اسلام درست است که‌فقه‌پهانه است اما این فقه بر پایه علم اصول و‌کلام استوار است و‌مبانی نظری‌اش را از آن دو می‌گیرد. علم اصول، علم منطق، استدلال فقهی است و‌برای گسترش دامنه فقه به‌کار می‌آمده است.

اسلام، دیانت شریعت است و‌شریعت متکی است بر سنت، بنابراین علم اصول و‌کلام تنها می‌توانند پایه‌های نظری گسترش فقه را فراهم کنند و‌برای عمل و‌سنت مشهور در امت تئوری پردازی کنند اما نمی‌توانند چنانچین آن شوند. اسلام برخلاف مرجعیت کلیسا ندارد و‌الهیات کلیسا جانشین فقه نیست. تصور عمومی مسلمانان و‌فقیهان و‌عالمان دین، این بوده‌است که‌نجات در‌باور داشتن به‌نظامی الهیاتی فراهم نمی‌شود، بلکه تنها با عمل صالح و‌عمل به‌سنت مسلمین است که‌نجات پیدا می‌شود. بنابراین هر نواندیشی باید از همین فقه آغاز شود و‌باید در چارچوب آن باقی بماند. اگر شما تئوری جدیدی در باره وحی و‌نبوت داشته باشید، این تئوری به‌سادگی نمی‌تواند هنده سه معرفتی عمل به‌سیره مسلمین در مقام فقه و‌شریعت را تغییر دهد. در واقع فقه در برابر نطامات الهیاتی جدید، جان سختی نشان می‌دهد. یک متکلم هرگونه تفسیر تازه یا تئوری جدیدی هم که‌در مباحث جزئی علم کلام ارائه دهد، در نه‌اینها آن الهیات پیچیده ارتباطی با اصل ایمان ندارد و‌در واقع ایمان اسلامی با‌انواع مختلفی از منظومه‌های الهیاتی می‌تواند سازگار افتد. مهم در واقع فقه است که‌عهده‌دار تعریف جامعه دینی است. فقه ناظر به‌اجتهادات است و‌ظنون در مقام استنباط حکم شرعی و‌علم اصول مبانی و‌ملاکات صحت ظنون و‌عمل به‌آن‌ها را در مقام کشف حکم شرعی و‌در مقام عمل به‌تکلیف تبیین می‌کند و‌بازمی‌بینید که‌در نه‌اینها همه چیز به‌همان تکلیفی برمی‌گردد که‌در علم کلام، ترجمان نسبت میان رب و‌عبد قلمداد شده است و‌فقه عهده‌دار تبیین آن تکلیف است.

اینجاست که‌معتقد هر نواندیشی در دین در اسلام باید از فقه آغاز شود و‌در چارچوب فقه شکل بگیرد. برای چنان اجتهادی علاوه بر اجتهاد درون فقهی که‌ همواره از لحاظ ظرفیت‌های درون فقهی آفاق تازه‌ای را می‌تواند در‌نوردد، اجتهاد در‌اصول و‌کلام ضروری است اما این اجتهاد نمی‌تواند بیگانه با فقه باشد. فقیه در مقام متخصص در امر فقهات، می‌تواند این اجتهاد را از اصول و‌از همان‌جا که‌شافعی آغاز کرد، از نو آغاز کند، اما به‌پرسش‌های قدیمی، پاسخ‌های جدید دهد و‌ظرفیت‌های تازه را از نو بررسی کند. بسیاری از نواندیشان دینی بی‌آنکه به‌پرسش‌های مختلف فقیهان و‌اصولیان توجه کنند، تنها پاسخ‌های آنان را می‌بینند، در حالی‌که بسیاری از آنچه فقیهان در مقام پاسخ ارائه کرده‌اند، با عنایت به‌پرسش‌های متفاوت و‌ظرفیت‌های گوناگون بوده است. نگاهی به‌ادبیات اصولی به‌خوبی گواه این است که‌بسیاری از مشکلات نظری که‌نواندیشان دینی در باره مبانی نظری و‌اصولی فقه مطرح می‌کنند، قبلاً مورد توجه فقیهان بوده است، گرچه آنان از میان پاسخ‌های محتمل، یک پاسخ را که‌با مبانی کلامی خود سازگارتر می‌دیدند، انتخاب کرده‌اند، بنابراین همان فقیهان می‌توانند از نو اجتهاد در اصول را از همان سرچشمه‌ها آغاز کنند و‌پاسخ‌های تازه‌ای را جویا شوند.

چنین اجتهاداتی نو در اصول و‌فروع که‌ فقیهان با پایگاه مرجعیتی دینی شان سامان می‌دهند، طبعاً تأثیرش به‌دلیل جایگاه فقهی و‌مرجعیت سنتی آنان نه‌تنها عمیق‌تر است، بلکه به‌دلیل آنچه در نوشته حاضر بیان کردیم، به‌دلیل تاریخی برخلاف نواندیشان دینی در تداوم سنت و‌نه‌در گسست از آن، تعبیر و‌تفسیر می‌شود.

پ.ن: منظور ما در این نوشته از نواندیشان دینی، نمایندگان واقعی این جریان است و‌نه تشکل‌ها و‌گرایش‌های سیاسی که‌بدون داشتن کارنامه‌ای قابل اعتنا در نواندیشی دینی، خود را به‌این جریان منتسب می‌کنند.

گفت و گو با محمد اسفندیاری، دین پژوه، درباره نقش نهضت امام حسین^(ع) در اعتلای دین اسلام

قیام عاشورا؛ تبلور وحدت دینی



بزرگ رخ داده است. چنین تحریفی در تاریخ عاشورا به‌وقوع پیوسته است، بدین صورت که از دو جنبه شخصیت امام حسین^(ع) یعنی ظلم‌ستیزی و مظلومیت، جنبه ظلم‌ستیزی آن کوچک‌تر شده و حتی نادیده مانده و امام حسین^(ع) در مظلومیت، خلاصه شده است. این مصداق از آن رو پررنگ شده است که گروهی، عاشورا را برای عزاداری و تحریک عواطف می‌خواهند، نه درس‌آموزی از آن و پیروی از ظلم‌ستیزی آن.

● به نظر شما علت این مسئله کجا بوده است؟ از دیرباز شیعیان به علل متعدد از جمله بدین علت که کمتر درگیر سیاست بودند و چندان دغدغه سیاسی نداشتند، بیشتر با نگاه عاطفی به عاشورا می‌نگریستند. اما از قرن چهاردهم که شیعیان درگیر سیاست و مبارزه شدند، بیشتر بانگاه سیاسی به عاشورا می‌نگرند. این تحول گفتمان، مبارک است؛ مشروط به اینکه در دشمن‌شناسی اشتباه نشود و هر دشمنی نیز یزید و یزیدی دانسته نشود. در گذشته که با نگاه عاطفی به عاشورا می‌نگریستند، عنصر غم انگیز آن، برجسته و امام حسین^(ع) در مظلومیت و مصیبت خلاصه می‌شد. شاهد اینکه واژه‌هایی که به‌سامد داشت و همواره بر سر زبان‌ها بود، تراژیک بود، از جمله بکا(گریستن)، دمع(اشک)، مصیبت حزن، غم، بلا، ابتلا، عزا، ماتم، تشنگی، اسارت. (شواهد این سخن را در پاورقی آورده‌ایم). اما امروز که با نگاه سیاسی به عاشورا می‌نگزند، عنصر حماسه آن برجسته شده و امام حسین^(ع) نه نماد مصیبت که نماد ظلم‌ستیزی شده است. شاهد اینکه واژه‌هایی که اکنون تکرار می‌شود، به ادبیات حماسی تعلق دارد، از جمله آزادی، آزادگی، انقلاب، نهضت و قیام، مبارزه و جهاد، شهادت، امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح، حکومت، سیاست، عدالت. (شواهد این سخن را در پاورقی آورده‌ایم). اگر بانگاه سیاسی به عاشورا بنگریم و وجه حماسه‌اش را اصل قرار دهیم، نتیجه‌اش می‌شود اسلام حماسه و حسین شهادت نه حسین مصیبت. این اسلام باال‌جاهری از حماسه حسین، نه حماسه می‌آفریند و پنجه در پنجه ظلم و استبداد می‌اندازد، البته در این اسلام، اشک برای حسین^(ع) هست، اما حسین به‌هدف اشک نیست. شفاعت حسین^(ع) هست، ولی حسین^(ع) تنها برای شفاعت نیست و شفیع هر کس نه، اما اگر بانگاه عاطفی به عاشورا بنگریم و تراژدی آن را اساس قرار دهیم، حاصلش می‌شود اسلام مرثیه. در این اسلام، اصل بر مرثیه است و هدفی برای مرثیه و مصیبت و عزاداری، مطرح نیست. اقامه عزای حسینی برای احیای اهداف حسینی نیست، بلکه همان عزاداری موضوعیت دارد. وسیله و ابزار به‌هدف و غایت تبدیل شده است و آنچه طریقت دارد، موضوعیت یافته است.

و عاشورا، صف خود را از صف دیگر مسلمانان متمایز می‌کند و آنچه دست‌مایه اتحاد است، بهانه جدایی می‌سازند. این گروه از شیعیان که اندک هم نیستند، با وصله‌هایی که به عاشورا می‌زنند و با عزاداری‌های نامشروعی که به نام امام حسین^(ع) برگزار می‌کنند، هر چه بیشتر موجب تفرقه در میان مسلمانان می‌شوند.

● حماسه عاشورا دارای عناصر انسان‌ساز در خورتوجهی است. اما دو عنصر حماسه و مصیبت، بیشتر محل توجه قرار گرفته است. به نظر شما آیا این دو عنصر در تحلیل قیام امام حسین^(ع) جدایی‌ناپذیرند؟

عاشورا ترکیبی است از حماسه(ظلم‌ستیزی) و مصیبت(مظلومیت) و این دو از هم تفکیک‌ناپذیرند و نمی‌توان میان‌شان تقابل افکند. اکنون سخن در این است که کدام یک اصل است؛ حماسه یا مصیبت؟ پاسخ بدین پرسش، بسته به این است که زاویه دید ما به عاشورا چگونه باشد. با دو نگاه می‌توان در عاشورا نگریست، نگاه سیاسی و نگاه عاطفی، بانگاه سیاسی، حماسه عاشورا برجسته می‌شود و با نگاه عاطفی، مصیبت، بانگاه سیاسی، امام حسین^(ع) الگوی ظلم‌ستیزی می‌شود و با نگاه عاطفی، مظهر مظلومیت. اگر به حماسه عاشورا بنگریم و آن را اصل بدانیم، نتیجه‌اش آن می‌شود که به‌ذلت و زور، تن‌ندیم و با ستمگران بستیزیم و آزادگی پیشه سازیم. اما اگر تراژدی عاشورا را اصل بشماریم و فقط به آن بنگریم، حاصلش این می‌شود که یکسره مصیبت‌زده باشیم و عزاداری کنیم و روضه‌خوانی برپا سازیم و بگریم. شک نیست که آنچه در عاشورا اصل است، حماسه است نه مصیبت، البته فرجام این قیام حماسی چون بسی دیگر از حماسه‌ها، تراژیک است، اما اصل و اساس آن بر حماسه است. این قیام با حماسه حسینیان آغاز شد و با جنایت یزیدیان به فرجام آمد. پس عنصر مصیبت در آن، عارضی است و معلول جنایت دشمن.

یکی از گونه‌های تحریف در تاریخ، ناموزن کردن اجزای آن است، یعنی جزئی از آن را بزرگ‌تر از اندازه‌اش و جزء دیگر را کوچک‌تر نمایند. با بزرگ و کوچک کردن اجزای یک رویداد تاریخی، تصویری به‌وجود می‌آید که به کاریکاتور شبیه است و با اصل آن تفاوت دارد، حتی اگر هیچ دروغی در تاریخ گفته نشود و هیچ تحریفی در آن صورت نگیرد، همین که بخش‌های یک رویداد تاریخی کوچک‌تر و بزرگ‌تر شود، تحریفی به فرجام آمد. پس عنصر مصیبت در آن، عارضی است و معلول جنایت دشمن.

عزاداری محرم و گفتمان کربلا یکی از ارکان مهم فرهنگ و اجتماع شیعی محسوب می‌شوند. رویکرد انسان‌شناختی به مناسک عزاداری، در میان سایر رویکردهای علمی، اهمیتی خاص دارد. انسان‌شناسی به مثابه علم فرهنگ سعی می‌کند وجوه مختلف حیات انسانی را ذیل مقوله فرهنگ، توصیف و تحلیل کند. از این رو انسان‌شناسی مناسک عزاداری و نظام اساطیری حول آن راه‌به‌مثابه‌امری فرهنگی، بررسی می‌کند. در کتاب «آیین و اسطوره در ایران‌شعی؛ انسان‌شناسی مناسک عزاداری محرم»، نویسنده کوشیده است با رویکرد انسان‌شناسی، به مناسک عزاداری و ابعاد مختلف آن بپردازد. در بخش اول کتاب، نویسنده تلاش کرده است براساس سنت

علیه اهل سنت تبدیل کردن، انحراف از عاشورا است و سوءاستفاده از آن، زیرا اهل سنت امروز با گذشته بسیار تفاوت دارند و هرگز طرفدار امویان نیستند. حتی دقیق‌تر این است که بگوییم دشمنان امام حسین^(ع) از اهل سنت نبودند، بلکه در شمار امویان بودند.

● پس با توجه به نکاتی که اشاره کردید، می‌توان چنین استنباط کرد که قیام عاشورا به هیچ گروهی وابسته نیست و حتی شیعیان نمی‌توانند این واقعه انسان‌ساز را برای خود مصادره کنند؟

بله، از آنچه گفته شد، سه نتیجه می‌توان گرفت: اول اینکه نباید شیعه، امام حسین^(ع) را مصادره کند و در انحصار تشیع بداند. آری، شیعه از مذاهب دیگر به آن حضرت، نزدیک‌تر و حسینی‌تر است. ولی راه باز است و دیگران نیز می‌توانند بلکه باید به ایشان تمسک جویند. شیعه باید نخست در ذیل نام دین (اسلام)، سپس در ذیل نام مذهب(تشیع) اهل سنت را به تمسک به سیره امام حسین^(ع) فراخواند و از همه مسلمانان بخواهد که این احیاگر اسلام را پاس دارند و از آن خود شمارند و حماسه‌سرا و عزادارش باشند. اینکه برخی اهل سنت می‌گویند ما اصولاً سنت عزاداری نداریم و در سوگ پیامبر هم عزاداری نمی‌کنیم، نمی‌تواند دست‌اویز باشد تا از راه امام حسین^(ع) فاصله بگیرند. راه آن حضرت، راه پیامبر است.

دوم اینکه اهل سنت نباید پندار برخی شیعیان را، که امام حسین^(ع) اختصاص به آنان دارد، جدی بگیرند. همچنین نباید به دست‌اویز اختلاف‌های میان شیعه و سنی، امام حسین^(ع) را قربانی اختلاف‌ها ساخت. مرام آن حضرت، فراتر از این اختلاف‌های مذهبی است، از آن رو که اساس و کیان اسلام را نجات دادند و پاخون خود، اسلام‌نبوی را از اسلام‌اموی تفکیک کردند.

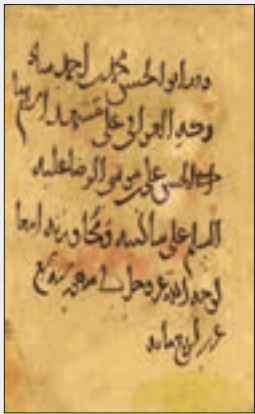
سوم اینکه امام حسین^(ع) را می‌توان محور اتحاد مسلمانان دانست. اگر درباره امام علی^(ع) میان اهل سنت و شیعه اختلاف است، درباره امام حسین^(ع) چنین اختلافی نیست و اهل سنت نیز مانند شیعه، هدف قیام‌ایشان را اعتلای دین می‌دانند و دشمنانش را محکوم می‌کنند. به‌نظر می‌آید پس از قرآن و پیامبر، امام حسین^(ع) بزرگ‌ترین عامل وحدت بخش مسلمانان هستند. آنچه من می‌گویم، دقیقاً برعکس گفتار و رفتار برخی شیعیان است که با امام حسین^(ع)



محمد اسفندیاری؛

از آنجاکه نزاع امام حسین(ع) با امویان بر سر کربان بود، همه دین‌داران از اهل سنت و شیعه باید در خیمه آن حضرت جا داشته باشند. عاشورا را به جریانی علیه اهل سنت تبدیل کردن، انحراف از عاشورا است و سوءاستفاده از آن؛ زیرا اهل سنت امروز با گذشته بسیار تفاوت دارند و هرگز طرفدار امویان نیستند، حتی دقیق‌تر این است که بگوییم دشمنان امام حسین(ع) از اهل سنت نبودند، بلکه در شمار امویان بودند

وقف‌نامه‌های قرآن‌های کهن به‌جامانده در کتابخانه آستان قدس رضوی، یکی از منابع مهم دست‌اول در شناسایی برخی رجال ادبی و دینی ایران در قرون چهارم تا هفتم هجری است. برخی نام‌ها که به‌عنوان کاتب، مقری، یا واقف در آغاز و انجام این نسخه‌های نفیس قرآنی ثبت شده‌است، اطلاعاتی بسیار ارزشمند و منحصر به‌فرد از زندگی و احوال برخی عالمان شیعه و سنی در خراسان، قم، ری، قزوین، نیشابور، بیهق و اصفهان در سده‌های کهن یکی از این نسخه‌های ارزشمند، جزئی از یک قرآن سی‌پاره است که بنا



به روایت استاد

انسان‌شناسی مناسک عزاداری محرم



کتاب شناخت

منسک و آیین، از ارکان اصلی حیات اجتماعی انسان هستند. از خلل آیین‌ها، فرهنگ و معنا تولید و در افراد درونی می‌شود. نظام‌های مناسکی همیشه کارکردهایی بیش از کارکردهای صرف مذهبی داشته‌اند. پیوستگی نظام‌های مناسکی با جامعه، فرهنگ و سیاست و اقتصاد، سبب شده است آن‌ها نقش مهم‌تری در حیات جامعه داشته باشند.

در جامعه شیعی نیز می‌توان مناسک و اساطیر را از این منظر مطالعه کرد. می‌توان یک مجموعه محوری از نظام‌های مناسکی و اساطیری را معین کرد که نقشی محوری در دین‌داری عامه مردم و بدنه اجتماع شیعی دارند. از این منظر، مناسک

داشته‌اند. بعدها و در عهد سلجوقیان نیز، آن‌ها همچنان در شهر قم و اطراف آن بسیار بانفوذ بوده‌اند. شهرت اصلی آنان «عراقی» بوده است. ● قرآن و قفّی ابوالحسن علی بن احمد سادوکه عراقی نسخه‌قرآنی وقف‌شده از سوی ابوالحسن علی بن احمد سادوکه عراقی (به‌شماره جزوه ۴۳۵۲) را باید از قدیمی‌ترین نسخه‌های تاریخ‌دار و بسیار ارزشمند موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی به‌شمار آورد. این نسخه قرآنی مشتمل بر جزء هفتم قرآن مجید(انفال، ۴۱-توبه، ۹۳) است.

در متون کهن اسلامی فارسی و عربی، بسیار اندک ذکر شده‌است. از خاندان سادوکه اطلاع زیادی در اختیار نداریم. تنها سرخ ما جمله‌ای از نجم‌الدین ابوالرجای قفّی در تاریخ‌الوزرا یاهامان ذیل نفثه المصذور است که نشان می‌دهد این خاندان از اوایل قرن پنجم هجری در قم، بسیار پرنفوذ بوده‌اند. این گزارش تاریخی که در میانه قرن ششم هجری نوشته شده است، نشان می‌دهد که سادوکه لقب یکی از خاندان شیعه در قم بوده است و ایشان از اوایل قرن پنجم هجری، در دولت سلطان مسعود غزنوی، امور دیوانی و اداری در شهر قم را برعهده

نظری انسان‌شناسی در مطالعه نظام اساطیری یک فرهنگ به‌عنوان هسته و منشور معنایی فرهنگ و جامعه، برای فهم فرهنگ شیعی و نظام معنایی مرکزی آن، چارچوبی را تدوین کند. از این منظر، اسطوره به مثابه ترکیبی از سه مؤلفه معنا، کنش و تقدس، هسته اصلی نظام‌های فرهنگی را شکل می‌دهد. سنت‌انسان‌شناسی با تأکید بر فرهنگ‌های زنده، آنچه در مطالعه ادوار کهن اسطوره می‌نامند و معمولاً بیابانگر نظام ارزشی و باورهای مرکزی یک جامعه در دوره‌های قدیم است را در شرایط امروزی و در شکل زنده و جاری آن جست‌وجو می‌کند. کتاب «آیین و اسطوره در ایران شیعی: انسان‌شناسی مناسک عزاداری محرم»، نوشته دکتر جبار رحمانی را نشر آرما در سال ۱۴۰۱ منتشر کرده است.